

ادبیات چیست؟

دکتر علی پور دریایی^۱

سهراب سعیدی^۲

چکیده:

بحث ادبیات مفصل تر از آن است که بتوان آن را در یک نوشته گنجانند، بنابراین هدف این نوشته فقط بیان چند تعریف مشخص از ادبیات و نشان دادن وجوه اشتراک و افتراق آن تعاریف است؛ چرا که «ادبیات فارسی گنجینه ای بی انتها و لایزالی است که نه تنها از لحاظ کمیت و تنوع در عداد بهترین و پرازش ترین آثار فکری و تجلیات ذوقی ملل بزرگ به شمار می آید، بلکه از لحاظ کیفیت، مختصات و ممیزاتی دارد که افراد دقیق و صاحب نظری هم که سالیان دراز در آن به بررسی پرداخته اند، نمی توانند در هر قسمت به سادگی و قاطعاً اظهار نظر نمایند. پس در این نوشته سعی شده که تعاریف مختصری از ادبیات آورده شود همچنین از درون مایه ادبیات که که خود بحثی کلان است، ریشه شناسی واژه ادبیات، کارکرد ادبیات، هدف ادبیات، تقسیم بندی ادبیات، وظیفه ادبیات، رابطه ی زبان و ادبیات، خدمات فرهنگی هنری شاعران که هر کدام از این عناوینی که ذکر آن رفت خود بحث بسیار گسترده ای است و می تواند موضوع پایان نامه در سطح کارشناسی ارشد یا دکتری باشد و هدف از طرح و آوردن این مباحث گسترده تحت عنوان «ادبیات چیست» آشنایی نسبی خواننده محترم با واژه ادبیات و سایر ویژگیهای آن است.

واژگان کلیدی: ادبیات، ادبیات متعهد و غیر متعهد، سایر جنبه های ادبیات

مقدمه

واژه ادبیات از لحاظ لغت شناسی در اصل جمع مؤنث سالم و جمع الجمع می باشد چرا که بیش از یکبار جمع بسته شده و دیگر نمی توان آن را جمع بست و مثلاً گفت ادبیات ها. پس در یک بررسی درمی یابیم که ادبیات جمع کلمه ادبیه و ادبیه صفت نسبی است. در فرهنگ معین نیز ادبیه بعنوان مفرد ادبیات آمده است و آنرا دانشهایی متعلق به ادب، علوم ادبی و آثار ادبی دانسته است (معین؛ ج ۱: ۱۷۸) و اما ادبیه منسوب به ادب است و آنچه پیوستگی به ادب دارد و به دانشها و فن های ادبی گفته می شود. و ادب یک واژه غیرپارسی است و در اصل به معنای فرهنگ می باشد چنانکه ابونصر فراهی (قرن پنجم) در کتاب نصاب الصبیان (وسیله آموزش کودکان) می گوید: «ادیب را ادب آموز دان» ادب: فرهنگ. در فرهنگ معین نیز در این ارتباط به چنین واژه ها و ترکیباتی برمی خوریم: «ادب یافته به معنای ادب گرفته، فرهیخته، فرهنگ پذیرفته و با فرهنگ و همچنین ادب شدن، تنبیه شدن، سیاست کردن و ادبستان به معنی مکتب، جایگاه ادب، پرورشگاه و... است علم و ادب را نیز معرفت به احوال نظم و نثر از حیث درستی و نادرستی و خوبی و بدی مراتب آن می داند و آن را علم صناعتی که اسالیب مختلفه کلام بلیغ در هر یک از حالات خود به توسط آن شناخته می شود، می شناسند» (لغت نامه دهخدا).

گذشته از مفهوم لغوی «ادبیات»، بر سر انواع و اقسام آن نیز بین علمائی چون محمدبن محمود آملی مؤلف نفایس الفنون فی عرایس العیون، ابن خلدون، احمد هاشمی، صاحب جواهر الادب، جرجی زیدان و دیگران، اختلافاتی وجود دارد و وارد شدن به این مباحث خسته کننده نیز که آنچه قداما جز و علوم ادبیه شمرده اند، داخل مسائل است یا جزء مقدمات و مبادی؟ تعریف ادبیات کار مشکلی است، (از ویژگیهای ساخت و رفتار ذهنی این است که همواره در هر مرحله می کوشد مشاهدات و دریافتهای خود را زیر یک مفهوم کلی به نام «اصل» یا «قاعده» در آورد و آن را با مختصرترین عبارات به نام «تعریف» بیان کند و به تمام موارد مشابه «عمومیت یا «تعمیم» دهد تا علاوه بر جلوگیری از پراکندگی فکر و تجربه آن اصول و تعاریف را به عنوان «زیربنا» حفظ کند و بدین لحاظ است که «تعریف» ادبیات مشکل است (حجازی؛ ۱۳۷۰: ۱۷) هر چند هنگام صحبت از ادبیات به نظر می رسد همه می دانند راجع به چه چیزی گفتگو می شود و آن را با فلسفه، تاریخ و روانشناسی و... اشتباه نمی کنند.

ali poordaryiae @ yahoo.com

۱- دکترای زبان انگلیسی - عضو هیئت علمی دانشگاه هرمزگان - بندرعباس - ایران

۲- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی - مدرس دبیرستان های میناب و دانشگاه فرهنگیان بندرعباس s ohrab_minab@yahoo.com

در تعریف ادبیات آنچه مسلم و غیر قابل انکار است اینکه: ادبیات جمع ادبیه است و امروزه در معنی جمع ادب به کار می‌رود. واژه ادب از کلمه دب (dub) سومری به فارسی راه یافته و آنگاه به زبان عربی رفته و اشتقاق پیدا کرده است و در اصل به معنی لوحه و خط می‌باشد واژه‌های دبیر، دبیرستان و دبستان در فارسی از این ریشه است و برای آن معانی مختلفی چون: دانش، فرهنگ، هنر، روش، آئین و درست تر از همه نوشتن برشمرده اند. واژه دبستان از همین کلمه است، جایی که در آن نوشتن و شیوه رسم الخط را می‌آموزند.

ادبیات چیست

گفته شده ادب یا ادبیات عبارت است از: «چگونگی تعبیر و بیان احساسات و عواطف و افکار به وسیله کلمات در اشکال و صورتهای مختلف» (دهخدا؛ ج ۱: حرف آ). این تعریف نیز کامل و جامع نیست، همچنانکه فلاسفه و ادبای بزرگی، کتابها را جمع به ادبیات نوشته‌اند ولی به تعریفی جامع دست نیافته‌اند. عده ای هم بدون تعریف وارد اهداف، ابزار و شاخه‌های ادبیات شده‌اند شاید، یکی از جامعترین توصیفی این باشد که بگوئیم: «مجموعه تظاهرات هنری هر قوم که در قالب کلام توصیف‌ها ریخته شده است، ادبیات آن قوم به شمار می‌آید.» (ایمن؛ : ۱).

در تعریفی دیگر: «ادبیات به علوم ادبی و یا آثار ادبی یک جامعه اطلاق می‌شود. در فرهنگها، ادب به معنی دانش، معرفت، روش پسندیده، خوی خوش، آرم و در ترکیبات اصطلاحی چون علم ادب به معنی علمی که انسان با داشتن قواعد آنها می‌تواند درست شعر بگوید و خوب چیز بنویسد آمده است» (ستوده؛ : ۳۶).

ادب در فرهنگ غرب به معنی ظرافت و زیبایی و نیز نیک گفتاری و نیک کرداری است. از این رو ما در زبان فارسی مفهومی برابر با Bellesletter (ادبیات، شعر و آثار زیبایی و هنری و litterature (ادبیات، ادب، و هنر، مطبوعات و نوشتارها) دارد اولی پرورده‌ها و تراویده‌ها فکری است، به ویژه سنت به آنچه به صناعات سخن گفتن و نوشتن باشد و دومی، مجموعه آثار ادبی یک ملت با یک قرن یا یک دوره است» (نجفی و رحیمی؛ : ۵۹).

از نظر گاه دانش «زیباشناسی» تعریف ادبیات: هنر بیان نیات به وسیله کلمات است این معنی تقریباً معادل مفهومی است که از واژه (libleratare) در زبان فرانسه استنباط می‌شود بنابر، این تعریف و با توجه به مفهوم هنر که «تجلی خارجی احساسات نیرومندی است که انسان آنها را تجزیه و آزمایش می‌کند و این تجلی خارجی به کمک علائم - خط‌ها، رنگ‌ها، حرکت‌ها، اشاره‌ها، صداها و کلمه‌ها، بیان می‌شود» (انون توسوتی؛ ترجمه دهکان، : ۵۹).

«شاعران و نویسندگانی که آفریننده کلام زیبا در قالب شعر و نثر هستند، هنرمندند و آثار ادبی هر ملت نیز گنجینه ای است از مظاهر هنری افراد آن که تحریک اندیشه و احساس انسانها قدرتی ناقد و پایدار ایجاد می‌کند و این آثار از لوازم زندگی ملت‌هایی است که از تمدن برخوردارند، زیرا همچنان که علوم ریاضی و منطق، تعقل را پرورش می‌دهد، این آثار ذوق و احساس را جلا و دقت خاصی می‌بخشد.» (مندور؛ ۱۳۳۶: ۱۸). و در تربیت نفس و خردمندی و باروری ذهن نقش مؤثر دارد (رزمجو؛ : ۱۰).

به نظر استاد زرین کوب ادبیات عبارت است از: «تمام ذخایر و موارد ذوقی و فکری اقوام و امم عالم که مردم در ضبط و نقل و نشر آنها اهتمام کرده اند. این میراث ذوقی و فکری که از رفتگان بازمانده است و آیندگان نیز همواره بر آن چیزی خواهند افزود. همواره موجب استفاده و تمتع و التذاذ اقوام و افراد جهان خواهد بود» (زرین کوب؛ : ۱۸).

سمیون دبو را ادبیات را: «فعالیتی می‌داند که به وسیله انسانها صورت می‌گیرد تا جهان را بر آنان آشکار کند و این آشکار کردن خود به منزله عمل است» (به نقل از نجفی؛ : ۱۵۰).

ادبیات یکی از مهمترین و اساسی ترین نیازهای روحی، فکری و معنوی بشر است که قدمتی به دیرنگی عمر آدمی دارد و به دلیل اهمیت ویژه آن، از دیرباز مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. شاید بتوان از مجموع بحث‌های صاحب نظران در باب ادبیات، چنین نتیجه گرفت که: ادبیات، احساسات و اندیشه‌هایی است که شاعر یا نویسنده، خود آگاه یا ناخودآگاه؟ با به کارگیری تخیل و امکانات بالقوه زبان، بیان می‌کند. بنابراین بیان احساس و اندیشه، اگر خیال انگیز و هنرمندانه نباشد جزء ادبیات محسوب نمی‌شود.

«مهم‌ترین مضامین ادبیات راهمین حقایق انسانی از قبیل: مهر و کین، بیم و امید، غم و شادی حسرت و حیرت و... تشکیل می‌دهد و به دلیل پیچیدگی، تنوع و حتی تناقض احساسات و عواطف گوناگون آدمی است که تحت تاثیر عوامل اجتماعی، تاریخی اقتصادی و... در هر دوره و سرزمینی، آثار ادبیات را دشوار یا ناممکن می‌سازد» (موسایی؛ ۱۳۸۰: ۵۳).

در یک تعریف کلی ادبیات به تمام محصولات ذوقی عاطفی و تخیلی و فکری یک ملت گفته می‌شود که بصورت مکتوب یا به صورت نقل قول (ادبیات شفاهی) به ثبت رسیده باشد، و اما اروپائیان معمولاً در فرهنگ هایشان ادبیات را اینگونه تعریف کرده اند: «ادبیات دانشی است که شامل مجموعه آثار مکتوب یک ملت و با یک مملکت و یا یک زبان مشخص می‌شود»

بر این تعریف دو ایراد اساسی می‌توان گرفت: ۱- امروزه در ادبیات هر ملتی، علاوه بر آثار مکتوب آثار غیرمکتوب ادبی نیز به چشم می‌خورد مانند بسیاری از دوییتی‌های عامیانه و افسانه‌های محلی که از قدیم الایام سینه به سینه بین مردم نقل شده و ادامه حیات داده‌اند و امروزه به آنها ادبیات شفاهی و می‌گوئیم ۲- آثار منظومی در زمینه دانشگاهی از قبیل طب، فلسفه، نجوم، ریاضی و... داریم که نمی‌توانیم آنها را جزو آثار ادبی به شمار آوریم چرا که بر این باوریم که احساس و عاطفه جز لاینفک آثار ادبی است و از اینرو ادبیات بر تمام آثار مکتوب یک ملت اطلاق نمی‌شود.

طبق آنچه گفته شد بنظر می‌رسد علمی‌ترین تعریفی که از ادبیات می‌توان ارائه داد این است که بگوئیم: ادبیات عبارت است از مجموعه آثار مکتوب و غیرمکتوب یک ملت که عواطف و احساسات آدمی را تحت تاثیر قرار دهد.

کارکرد ادبیات

ژرژ سمپرن نویسنده فرانسوی در رابطه با نقش ادبیات می‌نویسد: «توانایی ادبیات بی اندازه است اما چندین جنبه تفاوت دارد می‌تواند چشمها را هم ببندد و هم بگشاید، جهان را هم آشکار سازد و هم درمفاهیم قالبی پپوشاند» (عرب دفتری؛ ۱۹۰).

سیمون دو بدوار در مورد توانایی ادبیات چنین می‌نویسد: «ادبیات فعالیتی است که بوسیله انسانها و برای انسانها صورت می‌گیرد تا جهان را برای آنها آشکار و این آشکار کردن خود بمنزله عمل است» (به نقل از هادی؛ ۱۳۷۱: ۱۵). علاوه بر تعاریف که از ادبیات نقل شد یک تعریف اخلاقی نیز از ادبیات می‌توان ارائه داد و آن این است که بگوئیم ادبیات: دانشی است که آیین و چگونگی درست و شرافتمندانه زیستن را به انسان می‌آموزد و او را به اوج قله‌های کمال روحی و معنوی هدایت می‌کند.

هدف ادبیات

آقای دکتر محمد خزائلی می‌نویسد: «هدف از ادبیات استفاده از احساسات زیبا و گفته‌های لطیف و نوشته‌های ظریف در راه به سعادت اجتماعی و اخلاق عمومی است خزائلی؛ ۱۳۷۸: ۱۷» «علی هادی: «ادبیات را مجموعه ای از آداب، سنن، قوانین اجتماعی، اخلاقی و هنری یک جامعه جهت دستیابی به یک نظام مشترک فرهنگی ایده ال که رشد و توسعه آن بدون درک احساسات لطیف ممکن نخواهد بود میدانند.» (هادی؛ ۱۳۷۱).

دکتر رحیم نژاد سلیم عضو هیات علمی دانشگاه شهیدباهنر کرمان در تعریف ادبیات می‌گوید: «ادبیات تجلی و ظهور اندیشه و خرد و معرفت و عشق و احساسات و عواطف و عرفان و ایمان و جهانی‌بینی در آئینه سخن والاست. پس ادبیات سخن والای پر حکمت پر اندیشه و پرمعنا و جاودانه است.»

اما ادبیات فارسی بدون اغراق از قویترین و تکامل یافته ترین ادبیات های جهان است، «مدتها پیش از آنکه دانشمندان غربی به مباحث اجتماعی بپردازند، دانشمندان ایرانی بسیار عمیق تر و با بیانی شیوا، مسائل و مفاهیم گوناگون اجتماعی را در ادوار مختلف به نظم و نثر درآورده اند. لذا بجاست که دانشمندان ایران به تفحص در این زمینه بسیار غنی اصیل و سنتی بپردازند و هویت خود را بازیابند. چراکه ادبیات زیباییها، لطافت‌ها و طراوتها را بیان

می‌دارد از شمع و پروانه و فانوس بلبل و گل، فراق، وصال و، شکسته دلی، احوال دل سخن می‌راند:
 با من ز عشق شعله و رانه سخن بگو شیرین دهانی قصه‌ی دل را بمن بگو
 (دکتر رحیم نژاد سلیم)

درونمایه ادبیات

شمعی به روی نعل پروانه اشک می‌ریخت یک پرده لطیف و رنگین سینما بود
 (شهریار)

و:

من اندر گریه، بلبل در فغان، پروانه در سوزش تماشا داشت حال ما سه تن دیوانه در یک جا
 (لاهوته)

و یا سعدی گوید:

شمع و گل و پروانه و بلبل همه جمعند ای دوست بیا رحم به تنهایی ما کن
 و یا حافظ:

در کوی ما شکسته دلی می‌خرند و بس بازار خود فروشی از آنسوی دیگر است
 ملاحسن فیضی:

دوای درد ما را یار داند بلی احوال دل، دلدار داند

ادبیات پارسی لطیف‌ترین، زیبا ترین، دل‌انگیزترین، خوش موسیقی‌ترین سخنان را در بردارد. ادبیات تپش دل، طوفان روح، سرگذشت و قصه‌ی عشق است و همه احوال روح انسان در درون عمر در ادبیات منعکس می‌گردد. آرزوهای جوانی، حسرت پیری، راز و نیازها، شکستگی دل، بی‌وفایی روزگار، عشق و دلدادگی، و حرفهای جانسوز و... در ادبیات انعکاس می‌یابد یعنی ادبیات ماجرای دل و جان انسان را از سپیده دم حیات تا غروب خورشید زندگی در خود بازتاب می‌دهد.

در اینجا سعی می‌کنیم که برای احوال روح که یکی از موضوع‌های ادبیات است شاهدهی بیاوریم نخست حسرت پیری از پیروی شیرازی و رودکی سمرقندی

روزگاری زلف یارم در کف و اکنون عصایی ای فلک ما را کشاندی از چه جایی تا چه جایی...

(پیروی شیرازی)

و یا رودکی گوید:
www.anjomanfarsi.ir

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان لابل چراغ تابان بود

احوال دیگر، راز و نیازها بین عاشق و معشوق است و سخن را به بلندا کشیدن و اطناب و گفتگوی زیاد با معشوق که یکی از زیباییهای ادبیات است:

من بودم دوش و آن بت بنده نواز از من همه لابه بود و از وی همه ناز

شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید شب را چه گنه قصه ما بود دراز

(مولوی)

ادبیات حرف جانسوز است:

تا دلی آتش نگیرد حرف جانسوزی نگوید حال ما خواهی اگر از گفته ما جست و جو کن

(نظام وفا)

ادبیات از فراق و هجرانها سخن می‌راند:

همه هست آرزویم که بینم از تو رویی
چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی
(فصیح الزمان فسایی)

ادبیات تجلی عشق است، مولوی گوید:

بمیرد بمیرد درین عشق بمیرد
درین عشق چو مردید همه روح پذیرد

و یا:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند
(حافظ)

روی سخن ادبیات با دل‌های شکسته و غمگینان و رنجیدگان است:

این قلب شکسته است و در او غیر خدا نیست
یک لحظه خدا از دل بشکسته جدا نیست

و:

غم صیقل دل است و صفا می‌دهد به دل
اما کدام غم، غمی که خدا می‌دهد به دل

و:

از درد سخن گفتن و از درد شنیدن
با مردم بی درد ندانی که چه دردیست
(مهرداد اوستا)

ادبیات قصه عشق است و از فراقها می‌گوید:

خدا مرا به فراق تو مبتلا نکند
به شبهای سیاه هجر یارب مبتلا گردد
نصیب دشمن ما را نصیب ما نکند
سهی هرکس جدا کرد از بر ما دلبر ما را

ادبیات از جگر سوخته ناله سر می‌دهد و از وصل می‌گوید:

نهاده‌ام به جگر داغی و از آن ترسم
جگر نماند و آن داغ بر جگر ماند

و:

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

در وصل هم زهجر تو ای گل در آتشم
عاشق نمی‌شوی که بدانی چه میکشم
و بالاخره هرگونه سخن پرمغز و با احساسی که بخواهی در ادبیات یافت می‌شود ادبیات سخن متعالی
والاست، بازوان ادبیات جهان اندیشه، دانش، هستی‌شناسی و جهان بینی، عرفان، عشق، احساسات، تاثیرات درونی و
همه ماجراهای دل و جان را در بر گرفته است.

روح انسان و نفس ناطقه قدسی او بسیار لطیف است و به هر چه رو کند رنگ آن را به خود می‌پذیرد. دنیای
ادبیات، دنیای لطافت، طراوت، عشق، احساس، ایثار، عرفان، جهان بینی است جان را تلطیف می‌کند و روح را بهشت
حقایق و معانی می‌گرداند.

تعریف ادبیات

همانگونه که می‌دانیم در تعریف ادبیات صاحب‌نظران، نظرهای متفاوتی ارائه داده‌اند و هرکس از نظرگاه خویش، به
تعریف آن پرداخته است، چنان که باز هم گفته‌اند: «ادبیات مجموعه‌ی بازتاب‌های آدمیان است در مقابل عوامل
مختلف درونی و برونی که به صورت کلام، همراه با تخیل و عاطفه درآمده و هدفش، سعادت آدمی است» (رازانی،
بی‌تا: ۱۰) و یا گفته‌اند: «ادبیت، اساسی‌ترین و اصلی‌ترین رکن هنر به شمار می‌رود که سایر رشته‌های هنری را
تحت تاثیر قرار می‌دهد. ادبیات گاه با تاریخ در هم می‌آمیزد ولی از تمدن جدایی پذیر نیست و تاثیر تمدن و فرهنگ
در آثار ادبی هر قومی به وضوح مشاهده می‌شود. انعکاس حالات، رفتار، آداب و رسوم و سنن ملی هر قوم، طایفه،
ملتی در ادبیات آن‌ها، مؤید این گفتار ماست» (همان، همانجا).

دکتر حسن انوری در کتاب فرهنگ بزرگ سخن در تعریف ادبیات چنین می‌نویسد که: «ادبیات مجموعه آثار مکتوب که نمایان گر بازتاب‌های عاطفی چون غم و شادی مانند آنها بوده، و به شیوه ای هنری در قالب شعر، داستان، نمایش نامه، شرح حال، مقاله، و جز آنها درآمده باشد و ادبیات بخشی از علوم انسانی شامل دانش‌هایی چون لغت، صرف و نحو، معانی و بیان، عروض و قافیه، شعرشناسی، انشاء و مانند آنها و مجموعه نوشته‌هایی درباره موضوعی مشخص مثل ادبیات جنگ، ادبیات تطبیقی که آن دانشی است که از وجوه اشتراک یا اختلاف ادبیات ملت‌ها و تاثیر آنها در یکدیگر، صحبت می‌کند. ادبیات سنتی (ادبیات کلاسیک) که مجموعه‌ای آثار با ارزش باقی مانده از سخنوران و نویسندگان کهن هرملتی است و ادبیات سیاه آن ادبیاتی است با گرایش شدید به بدبینی و ناامیدی و مانند آنها، ادبیات عامیانه (شفاهی) مجموعه آثار فرهنگ رایج در بین مردم، چون شعر، داستان، افسانه، مثل، لالایی، مثل، لطیفه، و مانند آنها که به طور شفاهی از نسلی به نسل منتقل می‌شود، و به آن ادبیات عامیانه یا فولکلور) می‌گویند.

دکتر رحیم نژاد سلیم بر این اعتقاد است که تا حقیقت انسان شناخته نگردد تعریف ادبیات روشن‌تر جلوه نمی‌کند چون ادبیات از علوم انسانی است وی حقیقت انسان را «اندیشه، دانش، کمال، معرفت، هستی‌شناسی، جهان بینی، عرفان و ایمان می‌داند»

ادبیات حقایقی مانند اندیشه، عرفان، عشق، عواطف و احساسات را در آغوش دارد. ادبیات آینه تمام‌نمای افکار و اندیشه‌ها و عواطف و احساسات و خصوصیات رفتاری و ویژگی‌های فرهنگی یک ملت است.

ادبیات علمی است که می‌تواند «فرکانس امواج صوتی مظلومان را از پشت کوه‌های سرد اعصار بگوش مصلحان برساند و علاوه بر مسائل سیاسی، اجتماعی و اخلاقی مسائل عاطفی که تنها با زبان ادبیات امکان پذیر است با ایجاد روح تازه در کالبد جامعه نقش بسزایی داشته و جزو اهم مسائل روزمره بشمار می‌آید از آنجاست که گفته اند: «شعر و ادبیات غذای روح است» هر جا که ملامت غالب شود بیتی زیبا و دلنشین همچون نم آب، بر گل پژمرده روح را شادابی می‌بخشد. (هادی؛ ۱۳۷۱: ۱۷).

«ادبیات پدیده ای اجتماعی است و از پدیده‌های اجتماعی نمی‌بایست و نمی‌شود تعریف به دست داد»

«ادبیات مجموعه تظاهرات هنری هر قوم است که در قالب کلام ریخته شده باشد» (هاشمی؛ ۱۳۸۱: ۴).

ادبیات مجموعه‌ای بازتاب‌های آدمیان است در مقابل عوامل درونی و بیرونی که به صورت کلام همراه با تخیل و عاطفه درآمده و هدفش سعادت آدمی است. ادبیات یکی از هنرهای زیباست و وظیفه‌ی آن ساختن هنر از واژه هاست، همین و همین برای بعضی‌ها ادبیات همه چیز است، زیرا به آنها نوعی حس ابدیت می‌بخشد که به مراتب مانا تر از معماری است و واژه‌ها بیشتر از سنگ‌ها عمر می‌کنند.

وظیفه‌ی ادبیات چیست

وظیفه‌ی ادبیات به معنای وسیع کلمه، یک مبارزه واقعی است، و جب به و جب و کلمه به کلمه در راه تسخیر واقعیت، کشف زندگی، مبارزه با مردگی و تمام عناصر مردگی مبارزه ای است برای ایجاد هیجان، میدان به میدان، واژه به واژه، انگشت به انگشت و دست به دست، تا انسان بر روی پلی از واقعیت بیدار شود و حرکت روان و کف آلود رودخانه زندگی را از بالا در سپیده دمی که وقوف را بر تارک دیدگاه انسان می‌گستراند شاهد شود. (ستوده؛ ۲۸).

«وظیفه ادبیات در شرایط عیار کننده موجود، عبارتست از اینکه آزادی را از قید بردگی آزاد کند و آن را به صورت یک فانوس دریایی دعوت کننده و راهنما، در برابر مردی که کشتیهایشان در این شبان «دیل» راه گم کرده‌اند، نگاه دارد، تا همه مردم قلبها و اندیشه‌های خود را نسبت به موقعیت آن فانوس دریایی میزان کند و تمام حرکات فردی و اجتماعی خود را با وضع آن منطبق سازد» (براهنی؛ ۱۳۵۷: ۶۰).

و بالاخره آی، دی ریچاردز (A. Richards) می‌کوشد تا نشان دهد که وظیفه ادبیات عبارت است از اینکه در خواننده تعادل روانی و یا در واقع حالات متعادل روانی به وجود آورد، بدین معنی که معتقد است یک اثر هنری

واکنش خاص و موزونی در بیننده یا خواننده ایجاد می‌کند، زیرا زیبایی خود چیزی است که موجب تعادل ترکیبی می‌شود. به هر حال او می‌کوشد که شناخت ارزش ادبی آثار را بر مبنای روان‌شناسی استوار سازد. (زرین کوب؛ ۱۳۵۴).

تقسیم‌بندی ادبیات

ادبیات گدازه‌های جان و دل و عواطف و احساسات انسان در آتش عشق است ادبیات ماجرای جان و دل و طوفان روح در تعامل با عشق است. ادبیات بر دو نوع است: «ادبیات خاص و ادبیات عام» ادبیات خاص مخصوص حوزه‌های ادبی است که آثارشان انسان را تحت تاثیر قرار می‌دهد غمگین می‌سازد، شاد می‌کند، برمی‌انگیزد و دگرگونی در انسان بوجود می‌آورد. و ادبیات عام مشتمل بر همه نوشته‌هایی است که در زمینه‌های علمی جلوه‌گری می‌کند یعنی هر دانشوری به نیروی ادبیات آثار خود را باقی می‌گذارد. تمام نوشته‌ها در هر زمینه که باشد زیر مجموعه ادبیات عام است و در سایه اوست.

امادر یک نگاه دیگر می‌توان ادبیات را به دو گونه دیگر تقسیم کرد: ادبیات شفاهی (گفتاری یا محاوره‌ای) و ادبیات مکتوب (نوشتاری یا رسمی) و ادبیات شفاهی ذوقیات بومی مردمی در یک منطقه خاص می‌باشد که در آن قصه‌ها، افسانه‌ها، اشعار و کارهای نمایشی در شکل‌های مختلف به چشم می‌خورد و ادبیات رسمی به آن دسته از ویژگی‌های به ثبت رسیده و حاکم بر تاریخ و فرهنگ ایران زمین گفته می‌شود که به صورت آثار ذوقی یا فکری در نظم و نثر به کتابت در آمده و به دست ما رسیده است. کلیه آثار شاعران، عرفا، نویسندگان و خالقان آثار هنری به صورت نثر و نظم در محدوده این موضوع قرار دارد.

رابطه زبان و ادبیات

«اما زبان وسیله بیان ادبیات است، به ادبیات شکل می‌دهد و به عکس ادبیات شکل زبان را تعیین می‌کند خواننده باید به اصول زبان آشنا باشد و درک نماید که چگونه زبان به ایجاد مفاهیم و معانی کمک می‌کند» (هاشمی نسب؛ ۱۳۸۱: ۵۹۶).

می‌گویند ادبیات بخشی است از زبان که در آدمی موجب انفعال می‌شود و خواسته و احساسات ادب آفرین را به دیگران منتقل می‌کند، زبان نیز که وسیله ادبیات است عامل پیام و افکار و احساسات آدمی به دیگران است به تعبیری زبان نیز دو نوع است: زبان ادبی که ایجاد انفعال و هیجان می‌کند و زبان غیرادبی که بیان امور عادی و علمی و فنی می‌نماید. گاه پیش آمده است که یک مبحث علمی را کسی به زبان ادبی بیان نموده است. بین زبان ادبیات رابطه عموم و خصوص مطلق وجود دارد. «هر ادبیاتی زبان هم هست اما هر زبانی ادبیات نیست.» زبان یک ملت به زبان عامیانه و زبان ادبی تقسیم می‌شود. زبان عامیانه زبان بیان احساسات و ادراکات ساده و مطالب روزانه و مورد نیاز فردی و اجتماعی است که مشتعل است بر گفت و شنوهای مردم روستائی و شهری از بازاری و پیشه‌ور و کارگر و همچنین شعرها، مثلها و نوحه‌ها و ترانه‌ها و متلها و مصطلحات عامیانه و عبارانه و واژه‌های محاوراتی خاص آنان. و اما زبان ادبی زبان خواص قوم است که برای مطالب علمی و ادبی و نقل تفکرات درست و بخردانه و بیان عواطف عمیق آمادگی دارد.

تقسیم بندی ادبیات به لحاظ اثرگذاری در زندگی بشر

ادبیات متعهد

در تقسیم بندی دیگری که محققین و بزرگان ادب برای ادبیات قائل شده‌اند گفته‌اند که: «به لحاظ اثر گذاری در زندگی بشر و ایجاد تحول در ابعاد گوناگون زندگی می‌توان ادبیات را بر دو بخش تقسیم کرد: «ادبیات متعهد و ادبیات غیرمتعهد». حال در شرح ادبیات متعهد باید نوشت که: هر ادیب در هر جایگاهی که به سر می‌برد در همه احوال باید به رسالت انسانی خود در خلق آثار ادبی و هنری پایبند باشد به گونه ای که دیگران از پرتو آثار آن ادیب در جهت

اصلاح روح و روان و بحرانهای حاکم بر جامعه و درمان دردهای اجتماعی و بالابردن آگاهیها بهره گیرند و این گونه است که آن ادیب توانسته است از ادای تعهد و رسالت هنری انسان خویش موفق بیرون بیاید در محدوده این نوع ادبیات ادبا آمده‌اند که هنر خویش را در خدمت به مردم به کار گیرند. یعنی هرگاه ظلم و بیداد می‌بینند یا هرگاه فساد را در جامعه احساس می‌کنند به اصلاح آنها می‌پردازند، بزرگانی هم مانند: فردوسی، مولانا، سعدی، حافظ، سنایی، عطارنیشابوری، نظامی گنجوی، سیف فرغانی، مسعود سعدسلمان، جامی آن عارف نامی و برخی از شاعران سبک هندی مانند: صائب تبریزی و نویسندگان هم مانند امام محمد غزالی، ابوالفضل بیهقی، عنصرالمعالی، ابوسعید ابوالخیر، رشیدالدین میبیدی، محمدجریطربری، عین القضاة همدانی - شهید راه عرفان - و بسیاری از نویسندگان و بزرگان دیگر همه با چنین خصوصیات زندگی کرده‌اند و توانسته‌اند با خدمتی که به بشریت انجام دهند نام خویش را در جامعه به ثبت رسانند و برای همیشه جاودانه کنند. در اینجا به بررسی خدمات فرهنگی و هنری و عملکرد چند ادیب می‌پردازیم. رمز جاودانگی فردوسی بزرگوار جدای از خدمتی بزرگ که به فرهنگ و ملت ایران زمین با گرد آوری افسانه‌ها و داستانهای کهن و اساطیری نمود و سرودن حماسه ملی ایران که با زبان پارسی سره همراه بود، بیشتر به خاطر ستیز مستقیم با پادشاهان سبک سر و ظالم و بی دادگر بود که جاودانه شد چنانکه در جای جای شاهنامه هر جا که فرصتی بدست آورده آنها را به باد انتقاد گرفته است.

حافظ شیرازی نیز با برملا ساختن ظلم و ستم و جرم و جنایت و مفاسد اخلاقی پادشاهان منطقه پارس توانسته دین خود را به مردم خویش ادا نماید. در کنار این، برای اصلاح بیشتر جامعه به طبقات مختلف که در صدد اغفال مردم و سوء استفاده از اعتقادات و احساس آنها بودند همانند صوفیه ریاکار و زاهدان ریایی و صاحب منصبان نیز بشدت تاخته است.

عظمت بزرگ سروری همانند مولانا جلال الدین محمد بلخی تنها به خاطر تبیین مفاهیم عرفانی و بخاطر بیان داستانهای شگرفی است که در اخلاق و تعلیم و تربیت اسلامی و روشن کردن دل حقیقت جویان و نشان دادن راه سعادت و آراسته شدن به فضایل و ملکات انسانی به نگارش در آورده است و توانسته تا این اندازه عزیز و سربلند گردد. در آثار مولانا در سطح وسیعی ضعف‌های اجتماعی بشر و موضوعات حاکم بر جامعه اسلامی در معرض نقد و انتقاد قرار گرفت و به واقع یکی از بزرگترین مصلحان اجتماعی و دین همین بزرگوار بود.

سعدی جادو سخن نیز با تبیین شخصیت متعالی یک انسان کامل و تشریح مبانی تربیتی و اخلاقی، بشر را به سرزمین خوینها یعنی همان شهر آرمانی افلاطونی دعوت کرده است. این بزرگوار نیز بی پروا مظالم و نابکاریها و ستم‌های صاحبان قدرت را در جای جای آثارش برملا ساخته و کتاب بوستان و گلستان او پر از همین حقایقی است که بدانها اشاره شد. عطار نیشابوری نیز از آن شاعران عارفی بودهاست که در راه آرمانهای انسانی و اعتقادی خویش به جهت همدلی با مردمان زمانه خود جان خویش را فدا کرده است و برای نشان دادن مخالفت خود با مخالفان متجاوز در کنار یاران و مردمان شهر خود نیشابور به شهادت رسیده است، در این راستا سیف فرغانی و مسعود سعد نیز در راه مبارزه با ظلم و بیداد و ستم، سختیها و ملالت‌های فراوانی را متحمل شده‌اند و مدت مدیدی از عمر خود را در زندانها بسر برده‌اند عین القضاة همدانی آن نویسنده توانا و عارف گذشته ما نیز در راه اعتقادات بلند عارفانه خویش در ستیز با متشرعین ریاکار و صوفیان سالوس صفت جان به جان آفرین تسلیم کرده است، این بزرگان همه از افتخارات تاریخ این سرزمین و ادبیات متعهد ما می‌باشند.

ادبیات غیر متعهد:

در ادبیات غیر متعهد برخلاف ادبیات متعهد اصول اخلاقی و انسانی و آرمانهای جامعه سالم مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ بلکه برعکس بیشتر اوقات اخلاقیات و اصول انسانی زیر پا گذاشته می‌شود و هنرمندان به جای هدایت‌گری و ارشاد انسانها و برقراری فضایل و صفات نیک انسانی و عبارتی به جای پی افکندن یک جامعه سالم و هدفمند سعی در پایمال کردن و تباه کردن آن دارند. هنرمندان این گروه بیشتر در پی لذت جویی و کامرانی هستند و به برآوردن خواسته‌های درونی و لذت جویهای خویش عشق می‌ورزند. آنها معتقدند که در راه خلق آثار هنری زیبا

اگر اصول اخلاقی و انسانی نادیده گرفته شد عیبی ندارد مهم آفرینش اثر هنری زیباست حال به هر قیمتی که می‌خواهد باشد! البته این نکته را نباید از نظر دور بداریم که گاهی اوقات برخی از هنرمندان بزرگ که مورد قبول و تأیید مکتب ادبیات متعهد می‌باشند در خلق آثار هنری خود به زبان کنایه و استعاره روی می‌آورند و به ظاهر برخی از عناصر را که مورد پسند جامعه انسانی نیست به تصویر می‌کشند. از همین جاست که در شعر برخی از شعرای بزرگ همانند حافظ، فخرالدین عراقی و برخی از غزلیات شمس مولانا صحبت از می و میخانه و شاهد و ساقی و معاشقه و مغازله (غزل یا تغزل) با زیبا رویان زمینی مطرح می‌شود و شکی نیست که همه این موضوعات جنبه کنایی و استعاری دارد و شاید در عالم واقع منظور نظر آن شاعر عارف نبوده است. پایمال شدن اخلاقیات و اصول انسانی تنها در شعر و ادب دیده نشده بلکه در هنرهای دیگر همانند نقاشی، پیکر تراشی موسیقی و هنر تصویری نیز به چشم می‌خورد. شخص ادیب باید به گنجینه‌های لغات و ترکیبات دسترسی داشته باشد و همه واژگان در دستش همچون موم باشد به عبارتی دیگر، شخص ادیب هر کجا که باشد هنگامی که زبان به سخن می‌گشاید باید با واژگان درخشان آنجا را ستاره باران نماید و به جزیره مروارید تبدیل سازد. و بر کاروان واژه‌ها فرماندهی نماید.

نتیجه‌گیری:

ادبیات هر دوره، نماینده روحیات و فراز و نشیبهای اجتماعی آن دوره بوده و همراه با تحولات اجتماعی در زمانهای مختلف تغییر می‌یابد و در هر عصر معنی و مفهوم خاص خود را پیدا می‌کند. به طوری که اوضاع اجتماعی هر دوره را می‌توان از ادبیات آن دوره شناخت و انعکاس آن را دریافت، چه ادب هر عصری رنگ اجتماع خاص خود را دارد. از آنجا که اثر ادبی با «ذوق انسان» رابطه مستقیم دارد، و انسان در هر مقامی که باشد، خالی از ذوق نیست، دامنه ادبیات وسعت می‌یابد و بدین سبب است که ناگزیر در جایی پیدا می‌کند و به انواع مختلف تقسیم می‌گردد. فایده تقسیم بندی، آن است که به خوبی می‌توان علل ضعف یا قوت یکی از انواع را در دوره ای خاص بررسی کرد.

فهرست منابع:

- ایمن، لیلی، (۱۳۵۲)، *گذری بر ادبیات کودکان*، تهران، شورای کتاب.
- انوری، حسن، (۱۳۸۲) *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، سخن.
- برهنتی، رضا (۱۳۵۷) *ادبیات جهان و مفهوم آزادی*، تهران، سند.
- حجازی، بنفشه، (۱۳۷۰) *ادبیات کودکان و نوجوانان*، تهران، رودکی، چ دوم.
- تولستوی، لئون، (۱۳۵۹) *هنر چیست*، ترجمه کاوه دهگان، تهران، امیر کبیر.
- رزانی، بهمن (بی تا)، *پژوهشی اجمالی در زمینه ادبیات کودکان*، تهران، شرق.
- رزمجو، حسین، (۱۳۷۰) *انواع ادبی و آثار ادبی در زبان فارسی*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۴)، *نقد ادبی*، تهران، امیر کبیر.
- ژان پل، سارتر، (۱۳۵۲) *ادبیات چیست*، ترجمه ابوالحسن نجفی، مصطفی رحیمی، تهران، زمان.
- غرب دفتری، بهروز (۱۳۳۶)، *ادبیات و بازتاب آن*، تهران، آگاه.
- سعیدی، سهراب (۱۳۸۷) *شیرین تر از قند*، قم، دارالتفسیر.
- ستوده، هدایت الله، (۱۳۷۸)، *جامعه شناسی در ادبیات*، تهران، آوای نور.
- سلیم، غلامرضا، (۱۳۷۷)، *جامعه شناسی ادبیات*، تهران، توس.
- هادی، علی، (۱۳۷۱) *تصویر سخن در آئینه ادب*، تهران، دیبا.
- هاشمی نسب، صدیقه (۱۳۸۱)، *کودکان و ادبیات رسمی ایران*، تهران، سروش.
- موسایی، معصومه، شایگانفر، حمید رضا (۱۳۸۰)، *فارسی عمومی*، تهران، سیمرغ.
- معین، محمد، (۱۳۷۱) *فرهنگ معین*، تهران، امیر کبیر.
- نجفی، ابوالحسن، (۱۳۵۶) *وظیفه ادبیات*، تهران، زمان.